

پایان فضیلت

السید میر سکتشار

اشاره

در قسمت نخست علاوه بر معرفی نویسنده و محتوای کلی کتاب «پایان فضیلت»، خلاصه فصل نخست آن را مورد ملاحظه قرار دادیم. چنان‌که گذشت در جهان معاصر زبان اخلاق دچار نابسامانی جدی گشته است. الفاظ و مفاهیم بر زبانها جاری می‌گردد ولی محتوای اصلی خود را از دست داده‌اند. آنچه مادر اختیار داریم اجزاء پراکنده یک شاکله مفهومی بدون قرائن و زمینه‌های لازم برای دریافت معانی می‌باشد.

نویسنده در این قسمت به ماهیت بحث‌ها و نزاع‌های اخلاقی معاصر، مکتب عاطفه‌گروی و نقد آن و نظریه شهودگرایی مور می‌پردازد.

فصل دوم

ماهیت نزاع‌های اخلاقی معاصر و ادعاهای مذهب عاطفه‌گروی^۱

برجسته‌ترین ویژگی مباحث اخلاقی دوران معاصر این است که قسمت زیادی از آنها به بیان اختلاف‌نظرها و نزاع‌ها اختصاص یافته است؛ و قابل توجه‌ترین جنبه بحث‌های مربوط به این اختلافات، پایان ناپذیر بودن آنهاست. چنان‌که گویی اصلاً امکان پایان یافتن آنها وجود ندارد و فرهنگ معاصر ما فاقد هرگونه راه عقلانی برای رسیدن به یک توافق نظر در باب این مسائل می‌باشد.

نمونه‌ای از این اختلاف‌نظرها در مورد مسأله جنگ، مشهود است. یک نظر این است که جنگ عادلانه جنگی است که خیر حاصل از آن بر بدیهایش غلبه کند و در آن بتوان افراد نظامی را از غیر نظامیان جدا نمود. ولی از آنجا که در جنگ‌های نوین محاسبه میزان شدت‌گیری جنگ در آینده و همین‌طور جداسازی نظامیان از غیر نظامی‌ها عملاً ممکن نیست، هیچ جنگی را امروزه نمی‌توان عادلانه دانست و همگی باید بدنبال صلح باشیم.

نظر دوم این است که اگر صلح می‌خواهید، باید خود را برای جنگ آماده کنید. تنها راه دستیابی به صلح ترساندن

متجاوزان احتمالی است. لذا باید تسلیحات خود را تقویت کرده و چنین وانمود کنید که سیاست شما، ورود در جنگ را در هر مقیاسی که باشد، نفی نمی‌کند. از این رو باید خود را برای جنگ‌های محدود و یا حتی تا حد جنگ‌های هسته‌ای و فراتر از آن آماده کنید. در غیر این صورت اجتناب از جنگ برای شما مقدور نخواهد بود و مغلوب خواهید گشت.

نظر سوم این است که تنها جنگ‌های قدرتهای بزرگ ویرانگر است. جنگ‌های آزادببخش که ملت‌های ستم‌دیده مخصوصاً در جهان سوم انجام می‌دهند، وسیله‌ای ضروری و موجه برای از میان بردن سلطه استثماری است تاراه رسیدن بشر به سعادت هموار گردد.

نمونه دیگر مسأله «عدالت» است. عده‌ای معتقدند که عدالت مقتضی آن است که شهروندان تا حد امکان از فرصت‌های مساوی برای رشد خویش بهره‌مند باشند. لازمه این امر، تأمین دستیابی مساوی افراد به امکانات پزشکی و آموزشی می‌باشد. پس عدالت مستلزم تأمین این خدمات توسط دولت و از راه درآمدهای مالیاتی است و هیچ شهروندی نیز نباید حق استفاده ناعادلانه از این خدمات را داشته باشد. از این رو مدارس خصوصی و طبابت خصوصی باید برچیده گردد. گروهی دیگر بر این باورند که هر کسی حق دارد تنها الزاماتی را گردن نهد که خود می‌خواهد و لذا پزشکان باید آزاد باشند تا آن‌طور که می‌خواهند طبابت کنند و بیماران باید آزاد باشند تا میان پزشکان، فرد مورد علاقه خویش را انتخاب کنند؛ معلمان باید آزاد باشند تا آن‌طور که می‌خواهند تدریس کنند و شاگردان و والدین ایشان نیز باید آزاد باشند تا محل مورد علاقه خویش را برای آموزش و تعلیم برگزینند. بدین سان آزادی نه تنها مستلزم وجود طبابت خصوصی و مدارس خصوصی می‌باشد بلکه سایر محدودیتهای مربوط به مشاغل خصوصی مانند لزوم دریافت پروانه و مانند

«نقد تفکر اخلاقی جوامع نوین»

نمست دوم

ترجمه: محمد علی شمالی

آن باید از میان رود.

اهمیت این اختلاف نظرها و استدلالهای متعارض و رقیب تا حدی است که بحث در مورد آنها به سرمقاله‌های روزنامه‌ها، بحث‌های دبیرستانی، برنامه‌های رادیویی، نامه‌های ارسالی برای نمایندگان کنگره و سربازخانه‌ها نیز کشیده شده است.

ویژگیهای سه‌گانه بحث‌های اخلاقی معاصر

این بحثها دارای سه ویژگی‌اند:

۱- استدلالهایی که از جانب اطراف نزاع مطرح می‌شود، از حیث منطقی معتبرند و یا لااقل می‌توان به راحتی آنها را به نحوی معتبر بیان نمود. اما اشکال در عدم توافق مفهومی^۲ استدلالهای رقیب است زیرا در هر استدلالی از مفاهیم دستوری^۳ یا ارزشی^۴ متفاوتی استفاده شده است و لذا ادعاهای مختلفی نیز صورت می‌پذیرد؛ مثلاً در بحث اول مقدماتی که به عدالت و بی‌گناهی (غیرنظامیان) استناد می‌ورزد مغایر با مقدماتی است که به موفقیت و بقاء^۵ استناد می‌ورزد. در بحث دوم درخواست مساوات در مقابل درخواست آزادی قرار داده شده است. از آن‌جا که در جامعه ما راه پذیرفته شده‌ای برای داوری در مورد این ادعاها وجود ندارد، به نظر می‌رسد که استدلالهای اخلاقی ضرورتاً پایان نپذیرند.^۶

۲- همه این استدلالها به حسب ظاهر استدلالهای عقلانی و «غیر شخصی»^۷‌اند. هر یک از اطراف نزاع سعی می‌کند تا استدلالهای خویش را مبتنی بر معیارهای عینی جلوه دهد. این نشان می‌دهد که دست‌یازیدن به احتجاجات اخلاقی در فرهنگ ما حداقل، نشانگر شوق به عقلانی بودن در این جنبه از زندگی است.

۳- مقدمات مختلفی که در این استدلالها به کار گرفته می‌شود و دارای مفاهیمی نابرابرند، تنوع فراوانی در

خاستگاه‌های تاریخی دارند. مفهوم عدالت در احتجاج اول ریشه در بیان ارسطو از فضیلت دارد؛ شجره نامه احتجاج دوم از طریق بسیمارک^۸ و کلاوزوتز^۹ به ماکیاولی^{۱۰} می‌رسد؛ مفهوم آزادسازی^{۱۱} در احتجاج سوم ریشه‌های سطحی در اندیشه‌های مارکس و ریشه‌های عمیق‌ترش در فیخته^{۱۲} است. همچنین در بحث دوم استدلالی که مرهون‌گترین^{۱۳} و روسو^{۱۴} می‌باشد در مقابل استدلالی که آدام اسمیت نیای آن است، قرار می‌گیرد.

این فهرست نامها نشان می‌دهد که منابع اخلاقی ما تا چه حد وسیع و ناهمگون است. تمامی مفاهیم متنوعی که ما بر زبان جاری می‌کنیم، در اصل جایگاه مناسبی در نظامهای نظری و عملی داشته‌اند، و تأثیر عملکرد^{۱۵} آنها به وسیله زمینه‌هایی^{۱۶} تأمین می‌گشت که اینک از آنها محروم گشته‌اند. مفاهیم مورد استفاده ما حداقل در بعضی موارد نقش^{۱۷} خود را در سه قرن گذشته از دست داده‌اند. تعابیر ارزشی معنای دیگری پیدا کرده‌اند. در این گذار از زمینه‌های اصیل نظری و عملی به فرهنگ معاصر ما مفاهیمی همچون: «فضیلت»،^{۱۸} «عدالت»،^{۱۹} «پارسایی»،^{۲۰} «وظیفه»^{۲۱} و حتی «باید»^{۲۲} تغییر یافته‌اند.

آیا می‌توان وقت دقیقی برای این تغییر و تحولات معین نمود و تاریخی برای شرح این تغییرات تدوین کرد؟ مسلماً این کار بسیار دشوار خواهد بود. یکی از موانع در پیش روی ما این است که فیلسوفان معاصر در درسها و یا نوشته‌های خویش دائماً برخوردی غیر تاریخی به فلسفه اخلاق داشته‌اند. اغلب خود ما نیز هر فیلسوف را جدا از فضای فکری و فرهنگی که در آن می‌زیسته است، در نظر می‌گیریم. به طور مثال افلاطون، هیوم و میل^{۲۳} را همچون اشخاص که با یکدیگر و یا حتی با خودمان هم عصر بوده‌اند، لحاظ می‌کنیم. این امر موجب جدا ساختن آنها از محیط فرهنگی و اجتماعی می‌شود که در آن می‌زیستند و به تفکر می‌پرداختند و لذا

- مفاهیم مورد استفاده ما حداقل در بعضی موارد نقش خود را در سه قرن گذشته از دست داده‌اند. تعابیر ارزشی معنای دیگری پیدا کرده‌اند. در این گذار زمینه‌های اصیل نظری و عملی به فرهنگ معاصر ما مفاهیمی همچون: "فضیلت"، "عدالت"، "پارسایی"، "وظیفه" و حتی "باید" تغییر یافته‌اند.
- در فرهنگ نوین استدلال اخلاقی صرفاً پوششی برای تعبیر از ترجیحات شخصی است. این موضوع توسط عاطفه گروان تعمیم داده شده و به کل استدلال‌های اخلاقی در طول تاریخ نسبت داده شده است.

می‌پسندم، تو نیز این‌گونه باش!». با بیان این معادله او خواسته است تا هم عملکرد حکم اخلاقی را در بیان تمایلات گوینده روشن کند و هم عملکرد مورد نظر آن را برای تأثیر گذاشتن بر تمایلات شنونده. دیگر عاطفه گروان گفته‌اند که جمله: «این خوب است» تقریباً معادل است با «آفرین بر این!».

نقد مذهب عاطفه‌گروی

واضح است که عاطفه‌گروی اگر چنین تفسیر گردد، ناکام است. سه دلیل زیر نشان می‌دهد که عاطفه‌گروی را نمی‌توان بیانگر معنای گزاره‌های اخلاقی دانست.

۱- از آن‌جا که عاطفه‌گرایان احکام اخلاقی را صرفاً بیانگر احساسات و تمایلات شخصی می‌دانند، ناگزیر باید به توصیف و تعیین هویت احساسات یا تمایلات مورد نظر بپردازند. عموماً ایشان در این مورد ساکت‌اند و شاید کار خردمندانه نیز همین باشد، زیرا تمام تلاش‌هایی که تاکنون بدین جهت صورت گرفته، بر اجتناب از دور ۲۸ توفیق نیافته است. بیان مطلب از این قرار است که وقتی گفته می‌شود: «احکام اخلاقی بیانگر احساسات و یا تمایلات می‌باشد»، این سؤال مطرح می‌شود: «چه نوع احساسات و تمایلاتی؟» پاسخ داده می‌شود: «احساسات یا تمایلات ناشی از رضایت». و در جواب از این سؤال که «چه نوع رضایتی؟» یا باید سکوت نمود و یا با گفتن «رضایت‌مندی اخلاقی» دچار دور گردید.

۲- عاطفه‌گروی نمی‌تواند استناد به ادله و دغدغه عینیت داشتن در بیان‌های اخلاقی را توجیه کند. تفاوت بسیاری میان ابزار ترجیحات شخصی و بیان‌های ارزشی وجود دارد. نوع نخست تنها در صورتی تأثیر خواهد داشت که شنونده نوعی فرمانبری نسبت به گوینده داشته باشد مانند آنکه کسی به شخصی بگوید: «فلان کار را انجام بده!» و وقتی آن فرد بگوید:

تفکرشان به خطاهای بقیه فرهنگ ایشان منزل می‌گردد. دیگر کانت جزئی از تاریخ پروس ۲۴ نخواهد بود، هیوم نیز یک اسکاتلندی نخواهد بود زیرا که مطابق برداشت ما از فلسفه اخلاق این امور نامربوط تلقی می‌گردد.

در مقابل ممکن است گفته شود که این تحلیل از وضعیت فرهنگی و تفکر اخلاقی معاصر ناصواب است. اگر احتجاجات اخلاقی معاصر عقلاً به پایان نمی‌رسد، به خاطر آن است که هیچ اختلاف نظر اخلاقی از آن نوع در هیچ زمانی (اعم از گذشته و حال) قابل حل نمی‌باشد. این خصلت امکان مآبی و تحتم ناپذیری ۲۵ فرهنگ ما که در صدد تبیین آن هستید، در واقع خصلت ضروری تمامی فرهنگ‌هاست. اینجاست که ما خود را با مذهب عاطفه‌گروی رو در رو می‌یابیم.

مذهب عاطفه‌گروی

عاطفه‌گروی مذهبی است که تمامی احکام ارزشی و مخصوصاً احکام اخلاقی را چیزی جز ابزار ترجیحات ۲۶ شخصی نمی‌داند یعنی ابزار تمایلات و احساسات. احکام اخلاقی از آنجا که بیانگر تمایلات یا احساسات‌اند، نه صادقند و نه کاذب. لذا با روش عقلانی نمی‌توان به اتفاق نظر دست یافت. تنها راه ممکن برای رسیدن به اتفاق نظر وارد ساختن بعضی تأثیرات غیر عقلانی بر روی عواطف یا تمایلات مخالفین است. بسیار روشن است که اگر این نظریه درست باشد، تمام نزاع‌های اخلاقی عقلاً پایان ناپذیرند و این اختصاص به فرهنگ معاصر ما ندارد. از این رو بسیار لازم است که به بررسی و نقد مذهب عاطفه‌گروی بپردازیم.

خردمندترین مدافعان عاطفه‌گروی آن را نظریه‌ای در باب معنای گزاره‌های اخلاقی قلمداد کرده‌اند. به طور نمونه سی. ال. استیونسن ۲۷ مهمترین نماینده این مکتب معتقد است که جمله «این خوب است» تقریباً معادل است با «من این را

«چرا باید آن کار را انجام دهیم؟» در پاسخ بگوید: «زیرا من می‌خواهم!» در اینجا هیچ دلیلی برای انجام فرمان یا تقاضا ارائه نشده است و صرفاً یک ابراز خواست و تمایل شخصی در کار است. ولی اگر گوینده چنین اظهار کند: «زیرا آن موجب التذاذ گروهی از مردم می‌شود» یا «زیرا آن وظیفه شماست» مطلب فرق خواهد کرد و حال آن‌که عاطفه‌گروی نمی‌تواند بنابر مبسئایش میان این دو نوع بیان اخلاقی تمیز نهد.

۳- بیان احساسات یا تمایلات امری و رای معنای جمله است، مثلاً یک معلم خشمگین ممکن است احساسات خود را با فریاد زدن بر سر بچه‌ای که در حساب اشتباه کرده است، ابراز کند. وقتی این معلم با فریاد می‌گوید: «هفت هفت تا می‌شود چهل و نه!» کاربرد این جمله برای ابراز احساسات او غیر از معنای آن است.

خاستگاه مذهب عاطفه‌گروی و بازنگری در ادعاهای آن

از این جا به این مطلب می‌رسیم که اگر عاطفه‌گروی را نظریه‌ای در باب کاربرد زبان اخلاقی مخصوصاً در زادگاهش انگلستان میان سالهای ۱۹۰۳ تا ۱۹۳۹ میلادی در نظر بگیریم، خالی از قوت نخواهد بود. بنابراین معنای جمله «این صواب است» با جمله «من این را می‌پسندم؛ تو نیز همین‌گونه باش!» یا «آفرین بر این!» متفاوت است. ولی در پاره‌ای استعمالات و به طور مشخص در انگلستان از ۱۹۰۳ تا ۱۹۳۹ میلادی هرگاه کسی چنان جمله‌ای را بر زبان جاری می‌ساخت، در واقع تنها احساسات خویش را بیان می‌کرد و می‌خواست تا بر احساسات و تمایلات دیگران اثر بگذارد. گوینده چنین وانمود می‌کرد که به معیارهای غیر شخصی مستقلی توسل می‌جوید ولی در واقع کاری جز ابراز احساسات خویش انجام نمی‌داده است. حال بی‌تاید تا با این دید به عاطفه‌گروی بنگریم یعنی آن‌را به منزله نظریه‌ای محدود در مورد شرایط خاص تاریخی مقدم بر پیدایش آن در نظر بگیریم.

هیوم در قرن هجدهم عناصری از عاطفه‌گروی را در نظام اخلاقی خویش مطرح کرده بود. اما تنها در قرن بیستم است که عاطفه‌گروی به عنوان نظریه‌ای مستقل مطرح شد و در واقع پاسخ و عکس‌العملی بود به مجموعه‌ای از نظریاتی که در خلال سالهای ۱۹۰۳ تا ۱۹۳۹ مخصوصاً در انگلستان ظاهر

گشته بود. عاطفه‌گروی در درجه اول رد و ابطال نظریه‌ای مطرح گردید که از اوائل قرن ۱۹ نام «شهودگرایی»^{۲۹} را به وام گرفت و نیای بلاواسطه آن جی. ای. مور بود.^{۳۰}

نظریه اخلاقی مور

مور معتقد بود که با دقت در ماهیت مسائل اخلاقی، حقیقت را کشف کرده است. نظریه او دارای سه بعد است:

الف - «خوب» یک خاصیت بسیط غیر قابل تعریف است که با خوشایند بودن یا موجب بقاء تکاملی شدن یا هر خاصیت دیگری متفاوت است. از این رو آنرا یک خاصیت غیر طبیعی^{۳۱} می‌دانست. او قضایای مربوط به خوبی این یا آن امر را «شهود» می‌نامید که قابل اثبات یا ابطال نبوده و در حقیقت هیچ شاهد یا دلیلی برای اثبات یا رد آن نمی‌توان ارائه کرد.

ب - اعمال صواب، اعمالی هستند که بیشترین خوبی را فراهم می‌آورند. هر عملی تنها باید بر اساس نتایجش ارزیابی گردد. البته جزئی از این ارزیابی، مقایسه نتایج آن با نتایج اعمال بدیل ممکن است. حداقل مطابق با بعضی از تقاریر سودانگاری هیچ عملی فی نفسه صواب یا خطا نیست و هر عملی می‌تواند در شرایطی جایز شمرده شود.

ج - عالیترین خوبی عبارت است از عواطف شخصی^{۳۲} و بهره‌مندیهایی زیبایی شناختی.^{۳۳} مطمئناً، تحصیل دوستی و نظر کردن در زیباییهای طبیعت یا هنر تنها غایات موجه برای اعمال انسانی خواهند بود.

مواضع سه‌گانه مور منطقاً مستقل از یکدیگرند. به هر حال، مور و پیروانش معتقد بودند که حقیقت را کشف کرده‌اند. و لکن به جای استدلال تنها به اظهار نظرهای صریح و قاطع می‌پرداختند و عملاً پیروزی نیز با کسانی بود که در سخن گفتن خویش با قاطعیت و تأکید بیشتری مطالب را بیان می‌کردند. ابراز ناباوری و سر‌تکان دادنهای مور در رد نظریات، سکوت‌های ترسناک و عبوسانه^{۳۴} استرچی^{۳۵} و شانه بالا انداختن‌های لوئیز دیکسون^{۳۶} قطعاً مؤثر بودند.

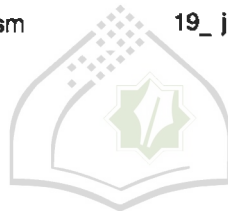
عاطفه‌گران با مشاهده این شیوه حاکم اخلاقی، چنین برداشت می‌کردند که هر نظام اخلاقی این‌گونه می‌باشد و به نظر من این تصادفی نیست که تیزبین‌ترین بنیان‌گذاران نوین مذهب اصالت عاطفه یعنی فیلسوفانی مانند: رسمی^{۳۷}، آستین

دانکن جونز^{۳۸} و سی. ال. استیونسن از شاگردان مور بودند و لذا بیان اخلاقی در کمبریج و مکانهای دیگر با میراث مشابه بعد از ۱۹۰۳ میلادی را با بیان اخلاقی فی نفسه اشتباه گرفتند. در فرهنگ نوین استدلال اخلاقی صرفاً پوششی برای تعبیر از ترجیحات شخصی است. این موضوع توسط

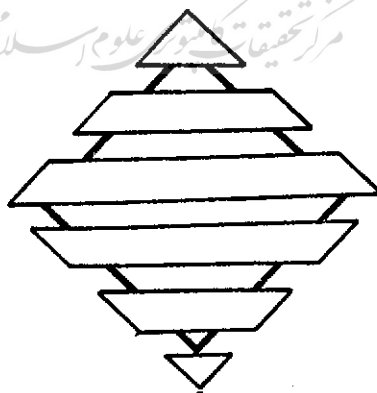
عاطفه گروان تعمیم داده شده و به کل استدلالهای اخلاقی در طول تاریخ نسبت داده شده است. هدف مکتتایر این است که اخلاق از دست رفته را توصیف کرده و در عین حال عقیده خویش در مورد وقوع نابسامانیها را اثبات کند. ادامه دارد.

پی نوشتها

- | | | | |
|--------------------------|-----------------------|-----------------|----------------------------------|
| 30_ G.E. Moore | 20_ Piety | 10_ Machiavelli | 1_ emotivism |
| 31_ non-natural property | 21_ duty | 11_ liberation | 2_ conceptual incommensurability |
| 32_ personal affections | 22_ ought | 12_ Fichte | 3_ normative |
| 33_ aesthetic enjoyments | 23_ Mill | 13_ T.H.Green | 4_ evaluative |
| 34_ grim silence | 24_ Prussia | 14_ Rousseau | 5_ Survival |
| 35_ Strachey | 25_ contingent | 15_ function | 6_ interminable |
| 36_ Lowes Dickinson | 26_ preference | 16_ context | 7_ impersonal |
| 37_ F.P.Ramsey | 27_ C.L.Stevenson | 17_ character | 8_ Bismark |
| 38_ Austin Duncan-Jones | 28_ empty circularity | 18_ virue | 9_ Clausewitz |
| | 29_ intuitionism | 19_ justice | |



مرکز تحقیقات کیهان و علوم اسلامی



قال علی (ع)

العقل غریزة تزید بالعلم والتجارب.

عقل غریزه‌ای است که با دانش و تجربه‌ها افزون می‌گردد.

The mind is an instinct which increases by the science, and the experiences